

کسی که درکی از مراحل خلقت ندارد، هدف زندگی را هم نمی فهمد

کسی که شناختی از مراحل خلقت انسان ندارد برای زندگی خودش هم درک درستی ندارد و هدفی برای آن قائل نیست. در حالی که درک «مثل اعلی بودن انسان» بخشی از «خودشناسی» است.

آن که مراحل خلقت را نمی شناسد می گوید: خدا انسان را برای چه خلق کرده؟ چون خود را یک حیوان می بیند، درکی از دین، نظام خلقت، امامت، رسالت، قرآن، جهاد، حجاب، نماز و روزه ندارد، می گوید امام زمان چه خاصیتی برای من دارد؟ برای چه نماز بخوانم؟ و ... به چنین شخصی نباید توهین کرد و او را فاسق خواند، زیرا او شناختی از «خود» ندارد. اما وقتی «خود جاودانه» اش را پیدا کرد، می فهمد که اهمیت دین، قرآن، امام مثل آب و غذاست و چه بسا بیشتر از آب و غذا.

بخشی از مراتب خلقت این است که حق تعالی در اولین جلوه اش عالیترین نمونه از خود، یعنی «مثل اعلی» را خلق کرد. هیچ فرقی بین الله و «مثل اعلی» نیست. تفاوت تنها در ذات است، الله ذات دارد، وجود و هستی است، قائم به خودش است، اما «مثل اعلی» ذات ندارد، قائم به الله است و «بی نهایت ظهوری» نامیده می شود. تنها «الله» ذات بی نهایت است. منظور از بی نهایت ظهوری، انسان می باشد که کاملترین جلوه خداوند به شمار می آید.

خداوند تبارک و تعالی از نور پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام همه عالم را آفرید. نور پیامبر شبیه ترین مخلوق به خداوند است. پیامبر ﷺ فرمود: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي» = اولین چیزی که خدا خلق کرد نور من بود» این نور کاملترین و نزدیکترین و شبیه ترین مخلوق به خداست. مخلوقات بعدی مثل فرشته ها که در عالم جبروت هستند، عالم ملکوت، عالم ماده و ناسوت که دنیااست، همه از آن نور خلق شدند. اهل بیت علیهم السلام یک نور واحد دور عرش خدا در حال چرخش بودند. در زیارت جامعه کبیره می خوانیم که «كُلُّكُمْ نُورٌ واحد» = همه یک نور واحد بودید». خدا بر ما منت گذاشت و آنها را برای ما فرستاد و ما را از نور آنها خلق کرد. ما را عاشق خودش و از جنس خودش آفرید و خودش را معشوق و غایت ما قرار داد.

ما نبودیم و تقاضا مان نبود لطف حق ناگفته ما می شنود

سپس ملائکه را خلق کرد. سیدالشهدا علیه السلام فرمود: «ما هزاران سال قبل از خلقت ملائکه الله را تسبیح می کردیم و بعد خدا ملائکه را خلق کرد. ملائک چون از نور ما خلق شده بودند، فکر کردند ما خدا هستیم. می خواستند ما را عبادت کنند، ولی ما تسبیح الله را گفتیم و آنها به وجود الله پی بردند». ملائکه با اهل بیت علیهم السلام الله را شناختند و از آنها تسبیح، تهلیل و تکبیر آموختند. چند هزار سال به فرموده سیدالشهدا علیه السلام، چند هزار سال رُتبه ای است و عدد ندارد؛ برای درک ما از لفظ هزاران استفاده شده است.

الله اول نور اکل را خلق کرد و بعد نورهای مرحله پایین را و... تا به زمین رسید. زمین هم نور خداست. چون انسان با زمین، موجودات و آیاتی که در آن است، خدا را می بیند. خدا یک وجود است، یک ذات، که به شکل های مختلف تجلی می کند. وقتی به ماده می رسیم، نمی گوئیم این ماده الله است، چون ماده جزء مراتب زمین و طبیعت است. نکته مهم این است که بدانیم که «مرتبه، غیر از «ذومرتبه» است؛ و جلوه غیر از متجلی است؛ ظهور غیر از ظاهر است.»

مثلاً وقتی شخصی سخنرانی می کند، ما یک مشت الفاظ و کلمات را در قالب صوت از او دریافت می کنیم. حال اگر کسی بپرسد که این سخنران کیست، آیا می توانیم بگوییم او صوت است؟ خیر. او صوت نیست، بلکه جلوه صوتی دارد. یعنی توانسته صوت را تولید کند، به علاوه این که «سخنران در سخنان و حرفهایش حضور دارد و مسئولیت حرفهایی را که گفته باید بپذیرد.»

حالت هر انسان مثل حالت الله است، خداوند ما را طوری خلق کرده که مانند خودش می توانیم جلوه کنیم؛ هنگامی که صحبت می کنیم، صوت و الفاظ را خلق می کنیم و در جلوه صوتی و لفظی خود حضور داریم. خود شخص صوت و لفظ نیست، بلکه یک شخصیت فوق عقلانی است که جلوه های علمی، خیالی، وهمی و حسی دارد.

خصوصیت ماده که تغییر و تحول پیدا می کند، جزء ظهور است؛ جزء مرتبه است؛ جزء «ذومرتبه» یعنی الله نیست. خدا «اضحک» = می خنداند و «ابکی» = می گریاند است. اما خودش «صاحک» = خندان و «باکی» = گریان نیست، چیزی نمی تواند خدا را به گریه یا خنده ببیند.

مراتب نزول، از الله تا ماده «فوس نزول» نامیده می شود. همه عالم، ظهورات خداست و خداوند در همه چیز و همه جا یعنی در ظهورات خود حضور دارد. «و بِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ» -قسم به اسمهاست که ارکان هر چیزی را پر نموده». جایی را نمی توانیم ببابیم که الله با تمام اسماء و صفاتش در آن حضور نداشته باشد.

آیا انسان می تواند الله را از درون خود بیرون کند؟ قطعاً نمی تواند. شخصی خدمت امام حسین علیه السلام آمد و گفت: من نمی توانم گناه نکنم. حضرت فرمود: پس جایی برو گناه کن که خدا نباشد؛ خدا تو را نبیند؛ بعد از حکومت خدا بیرون برو به طوری که کیفر گناهت را نبینی. کافرترین شخص هم نمی تواند خدا را از خود دور کند.

با «خودشناسی»، قابلیت های بی نهایت خود را می شناسیم و با «ایمان»، ابدیت را انتخاب می کنیم

در فعالیت های فرهنگی، معیار مهمی به نام «شناخت نفس» یا «خودشناسی» وجود دارد که با درک آن و ارتباط با الله و ایمان به خدا، متوجه ظرفیت و قابلیت های بی نهایت مان می شویم و انتخاب های درستی می کنیم.

انسان با آگاهی از قابلیت بی نهایت خود، عشق و عاطفه پیدا می کند. این عشق، ملاک بقیه عشق ها در ۴ بخش وجود انسان یعنی، بخش های حسی، وهمی، خیالی و عقلی می گردد. اما این عشق، در همه بخش ها نیاز به میزان و معیار دارد.

«خودشناسی» معیار و میزانی به نام «ایمان» به انسان می دهد تا بتواند به ارزش کتاب، استاد، مکتب، درس، سیاست، کلام و فلسفه ای که به انسان عرضه می شود، پی ببرد. کسی که معرفت نفس داشته باشد، چون خود را به بلندای ابدیت نگاه می کند، می داند که موضوع عرضه شده به او چقدر قیمت و ارزش دارد؛ به همین دلیل، زیر حجم زیاد اطلاعات گم نمی شود.

انسان با این میزان می تواند انتخاب ها، ارتباطات و رفتارهای موفقی داشته باشد و در انتخاب موضوعات عبادی، ذکر، ساعت عبادت، انتخاب همسر، رشته تحصیلی، شغل، انتخاب دوست، شکست نمی خورد و سراغ معشوق هایی می رود که به عشق حقیقی اش (عشق به الله) لطمه ای وارد نشود.

با همین معیار است که حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی بین سر بریدن اسماعیل علیه السلام و انتخاب الله مخیر می شود، می داند که باید اسماعیل را قربانی کند، چون ملاک «ایمان» را دارد.

«معرفت» و «عاطفه» که هر دو موتور حرکت انسان هستند، با میزان و ملاک «ایمان»، رنگ و بوی الهی می گیرد؛ یعنی با افزایش ایمان، انسان عاطفی تر می شود و عشقی که نثار همسرش می کند، با وجودی که مربوط به بخش حیوانی و جزء عواطف حیوانی اوست، اما رنگ و بوی الهی می گیرد.

حق تعالی از روز ازل ما را با عشق آفریده، جنس ما از نوع جنس عشق به الله است، ما حیوان، مرد یا زن نیستیم. ما انسان یعنی «انس» هستیم و می توانیم با الله انس بگیریم. خداوند انسان را بین دو بی نهایت «شَرُّ الْبَرِيَّةِ؛ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» = بدترین آفریدگان و بهترین آفریدگان» قرار داده است.

در این مورد قرآن می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ، إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» = کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیده اند و [نیز] مشرکان در آتش دوزخند [و] در آن همواره می مانند اینانند که بدترین آفریدگانند؛ در حقیقت کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده اند، آنانند که بهترین آفریدگانند) «بینه-۶-۷».

خداوند سبحان انسان را بین خیر و شر مخیر می کند تا ببیند، او کدام مسیر را انتخاب می کند. عشق بی نهایت یا عشق محدود. بنابراین، افراد عاقل گرایش های بی نهایت طلبانه خود را با خدای بی نهایت گره می زنند. به ندرت کسی توانسته است احساسات و نیازهای بی نهایت طلبانه اش را با غیر الله ارضا کند؛ به همین دلیل، افرادی که در طول عمرشان، نیازهای بی نهایت طلبانه خود را با غیر خدا ارضا می کنند، ناقص، ناپخته، کال و ناکام از دنیا می روند.

انسان برای این که بتواند عشقش را در جهت الله هدایت کند، نیاز به استاد، مربی و امام دارد و اینجاست که اصلی به نام اصل «اصالت تخصص» معنا پیدا می کند.

اصل «اصالت تخصص» یک اصل عقلی فوق العاده مهم است

اصل اصالت تخصص می گوید که در برخورد با یک سیستم و مجموعه نظام مند ۴ مرحله وجود دارد: «تعریف سیستم»، «راه اندازی سیستم»، «بهره برداری از سیستم» و «اصلاح و تعمیر سیستم». در هر ۴ مرحله، ما به راهنمایی «سازنده سیستم» و در مرحله بعدی به راهنمایی «نمایندگی مجاز» نیاز داریم که از طرف سازنده تأیید شده باشد. همه ما برای خرید تلفن همراه، اتومبیل، تلویزیون، و ... به اصل اصالت تخصص توجه می کنیم. در مراجعه به پزشک متخصص محتاط هستیم، یعنی برای عمل چشم، هیچ وقت به متخصص قلب مراجعه نمی کنیم.

اصل اصالت تخصص در مهندسی فرهنگی، نقش مهمی را ایفا می کند. فعالان فرهنگی با مخاطبینی روبرو هستند که اطلاعات، ارزشها، نیازها، نبایدهای خود را از منابع مختلفی مثل ماهواره، اینترنت، شبکه های اجتماعی، افراد فامیل مثل عمو و خاله و ... دریافت می کنند؛ از اسلام و قرآن هم چیزهایی به گوش شان رسیده است؛ اما این افراد زیر بمباران اطلاعات، گیج، سردرگم و بلاتکلیف هستند، مثل توپ فوتبال هستند که همه به او لگد می زنند و آن را به این سو و آن سو می اندازند. اصل اصالت تخصص، تکلیف ما را در برخورد با مشکل این افراد روشن می کند، این اصل چون یک اصل دقیق عقلی و فطری است، هیچ کس نمی تواند آن را رد کند یا منکر آن شود. انسان فطرتاً در برخورد با هر سیستم سراغ متخصص می رود.

تعریف این اصل را در برخورد با انسان (مخاطبین) از فرمایش علی علیه السلام که فرمودند: «رَجِمَ اللهُ امْرَأً عَلِمَ مِنْ آيِنٍ وَ فِي آيِنٍ وَ إِلَى آيِنٍ» = خداوند بیمارزد مردی را که بداند که از کجاست و در کجا و به سوی کجاست (بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۹۹). می توان دریافت. طبق این فرمایش انسان باید بداند از کجا آمده، در کجا هست، و به کجا خواهد رفت. پس بر اساس ۴ مرحله اصل اصالت تخصص، من اول باید خودم را به عنوان یک «سیستم» تعریف کنم، (تعریف یعنی تعیین حدود کارایی وجودی یک شیء). در مرحله بعد باید بر پایه تعریفی که از خود دارم، خود را «راه اندازی» نمایم، یعنی یک برنامه جامع و کامل برای زندگی دنیایی ام طراحی کنم که اساس زندگی آخرتی ام را بسازد؛ این برنامه شامل انتخاب همسر و ازدواج، تربیت فرزند قبل از انعقاد نطفه، حین انعقاد نطفه و ۹ ماه بارداری، تولد و در نهایت تشکیل و تربیت نسل مهدوی است. به همین دلیل، در بخش مهندسی فرهنگی بیشترین زمان را روی بحث خانواده، ازدواج موفق و تربیت نسل موفق مهدوی می گذاریم.

مرحله بعدی «بهره برداری» یا «بهره وری» از بهترین شیوه زندگی می باشد. بهترین سبک زندگی آن است که بتواند شادی و آرامش انسان را در دنیا و آخرت تأمین کند.

در مرحله چهارم که «تعمیر و اصلاح» بعد از خرابی است، اگر مشکلی در مسیر حرکت مان به سمت الله ایجاد شد، یا یک جا آسیبی دیدیم، خطا، گناه، انحراف یا غفلتی پیش آمد، یا با سختی و مشکلات زندگی مورد آزمایش خداوند قرار گرفتیم، با تکیه و توکل به خدا و صبر داشتن در مشکلات، برای بازسازی و اصلاح مان اقدام نماییم.

اصل اصالت تخصص به قدری مهم است که اگر شما ۶۰۰۰ آیه قرآن را مثل دانه های تسبیح در نظر بگیرید، آن نخ تسبیحی که تمام این ۶۰۰۰ آیه را به هم مربوط کرده، همین اصل اصالت تخصص است. یعنی خدا در آیات قرآن و معصومین علیهم السلام در کلام شان دائماً این اصل مهم را برای ما توضیح می دهند که شما نباید با خودت، خانواده ات، جامعه و زیرمجموعه و لایه ات برخورد غیر تخصصی داشته باشید. اولین متخصص خداوند است که سازنده و منشأ علم می باشد. قرآن می فرماید: «قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ - بگو علم [آن] فقط پیش خداست» (ملک/۲۶). (اگر کسی می گوید، من به قرآن نیازی ندارم، اصل اصالت تخصص را زیر پا می گذارد. خداوند روز قیامت این افراد را محاکمه می کند، محاکمه ای که خیلی دقیق است).

در روایت داریم، روز قیامت خداوند انسان ها را با عقل شان محاکمه می کند. خدا می گوید: برای رفع مشکل در هر قسمت از بدنتان مثل چشم و گوش و ... به عقلتان رجوع می کردید و با حکم عقل نزد متخصص آن می رفتید، اما در مورد «خود» ثان این کار را نکردید و ندانستید که به من (الله) احتیاج دارید. بدترین افراد نزد خداوند کسانی هستند که

تَعْقَلْ نَمِي كُنُنْدُ». إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ = قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا کران و لالائی اند که نمی اندیشند) «انفال/۲۲».

گاهی شیطان به ما القا می کند که تنها عقل برای حکم کردن کافی است که این هم دروغ محض است. زیرا خود عقل به ما حکم می کند که بدون داشتن اطلاعات و تخصص اقدام به کاری نکنیم و باید به متخصص در آن بخش مراجعه کنیم.

بنابراین ما طبق اصل اصالت تخصص، نیاز به الله داریم و الله هم اطلاعات تخصصی را فقط و فقط از طریق انسان کامل (متخصص معصوم) به ما می رساند.

خودشناسی راه درک معاد و هدف زندگی است

«قوس نزول» یعنی ما اول پیش خدا بودیم، سپس عوالمی را طی کردیم و پایین آمدیم و در قالب یک بدن مادی قرار گرفتیم. مدتی را در زمین زندگی می کنیم و دوباره پیش خدا بر می گردیم، از اینجا معاد معنا پیدا می کند. ما از شناخت خود و سیر نزولی که از الله به زمین داشتیم «معاد» را درک می کنیم.

اشتباهی که در تعریف «معاد» مردم مرتکب می شوند این است که وقتی از آنها سؤال کنید، معاد یعنی چی؟ اکثر مردم جواب می دهند، «معاد» یعنی «روز قیامت». معاد روز قیامت یا آخرت نیست. معاد «بازگشت» و «برگشت» است. «بازگشت» زمانی معنی دارد که «رفت» صورت گرفته باشد. یعنی کسی می تواند، واقعاً معتقد به معاد باشد که اول این «قوس نزول» را بفهمد و قبول کند، از الله تا «ناسوت» را بپذیرد. وقتی این آمدن و نزول را پذیرفت، «معاد» یا «بازگشت» را نیز می پذیرد و در نتیجه ایمان به معاد می آورد.

شناخت این مسیر «قوس نزول» از الله تا زمین و «قوس صعود» از زمین تا الله که «معاد یا بازگشت» است، فرمول فوق العاده مهمی است. اگر این فرمول را خوب یاد بگیریم، بعداً در ارتباط با معصوم علیه السلام و ارتباط با ناس (مردم) مشکلی نخواهیم داشت. کسی که این فرمول و قاعده مهم را درک می کند، امکان ندارد که حسود، متکبر، عصبانی، زودرنج، حساس و ... شود.

ما بعد از سپری کردن یک محدوده دنیایی که عمر ناسوتی ماست، از رحم دنیا به «برزخ»، «ملکوت» یا «عالم قبر» «وفات» می یابیم. «وفات» یعنی «انتقال». «تاریخ وفات» ما «تاریخ انتقال» ما به «عالم قبر» است. بعد از عالم ملکوت به قیامت می رسیم که ۵۰ هزار سال است. «كَانَ مَقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» مقدارش پنجاه هزار سال است) «معارف/۴». (قیامت ۵۰ هزار ساله زمان ارزیابی انسان هاست. ارزیابی، سؤال و حسابرسی کاملاً «تکوینی» است، مانند دنیا کتبی یا پرسش و پاسخ شفاهی نیست. وقتی یک جنین به دنیا متولد می شود، دنیا از او سؤال هایش را می پرسد، سؤال یعنی «مطالبه»، دنیا از جنین ابزار و وسایل حیات دنیایی را مطالبه می کند. سؤال برزخ، سؤال قیامت یعنی مطالبه کمالاتی که متناسب با حیات جاودانه است.

در مطالبات آخرتی بعضی ها قبول می شوند، گروهی رفوزه و عده ای هم تجدید می شوند. شیعیان جزء عده ای هستند که رفوزه نمی شوند. چون شیعه از ابتدا در رحم الهی درست قرار گرفته و در دنیا با معلم معصوم سروکار داشته، اتصال به خدا و علم او و مبانی دقیق ریاضی داشته و اصول را حفظ کرده است. بعضی از شیعیان ممکن است در پاسخ گویی به مطالبات آخرتی تجدید شوند که تجدید شدنشان هم خیلی خطرناک است و به فرموده حضرت زهرا س ممکن است، چند صد هزار سال در جهنم گرفتار شوند. کل این مجموعه که توضیح داده شد، «انسان» نامیده می شود و اگر فعالان فرهنگی این بخش ها را برای مخاطب جا نیندازند، اصلاً کار فرهنگی انجام نداده اند.



بنیاد فرهنگی تربیتی ضیاء الصالحین

www.Ziaossalehin.ir